

حشمت‌الهدو و لتشاهی

حشمت‌السلطان

خوشبختی چیست

و

خوشبخت چیست؟

سعادت دنیوی را بر خی در انباشتن زرو مال و مکنت و ملک و باغ و فراهم ساختن لذات جسمانی میدانند ولی دیده اند که افرادی هستند که همه این وسایل را بکف آورده اند و باز مینالند و دنبال گمشده میروند زیرا ابتدال و تکرار این نعمات دل آنها را زده و ناچار در پی چیزی میروند که هنوز فاقد آن هستند.

بشر چون قطره ای از دریای آفرینش است باینکه در دل اقیانوس عظیم خلقت بسر میبرد اما در ظاهر خود را جدا میبیند این ظاهری بیش نیست و انسان و همه موجودات چه بخوانند و چه نخوانند در داخل عالم لایتناهی و جزء و داخل مجموعه عالم وجود بسر میبرند انسان از عناصر و مواد همین عالم بوجود میآید و دائم آ رشته های

و اتصال او بوسیله استنشاق هوا - بوسیله تغذیه و آشامیدن - بوسیله شنای در اقیانوس محیط اطراف خود و بوسیله روح که در عالم يك پارچه و بهم متصل است. بوسیله جاذبه. بوسیله عشق - بوسیله تموجات ذرات فضائی و هوائی و با هزاران وسایل دیگر باین عالم وصل است و از آن جدا نیست.

در واقع مثل گلبولهای بدن شماست که در بین کیلومترها مسیر رگهای خون در حال حرکت و سیر و تغییر مکان است و برای خود زندگی مستقلی دارد اما هر چه کند از بدن شماست و از آن جدا نتواند بود. از بدن شما بوجود میآید در آن تغذیه میکند. از آن زندگی خویش را تأمین مینماید

در خبری از حضرت امیر المومنین علیه السلام منقول است «**اتزعم انك جرم صغیر و فيك انطوى العالم الاكبر**» آیات و پنداری همین جسم کوچکی؟ عالم بزرگتر در تو مندرج و محتوی است در واقع انسان يك عالم صغیر است و سازمان عالم نمونه كوچكش در بدن انسان وجود دارد این نکته را روح و باطن مادك میکند هر چه که ملاحظه را از آن غافل باشیم يك ندای درونی دائماً این وصلت و ارتباط بعالم را با ما تذکر میدهد و دانش هم این حقیقت را تأیید میکند علاقه ای که بمنظره زمین - بآب رونده - بسبزه درخشان و شاداب و درختان پر گل و زیبا و طبیعت الهی داریم روی همین پیوستگی و خویشاوندی و اتصال است و ما نمیتوانیم از این اتصال چشم پوشی کنیم

هر چند ندای آن در درون همگان روشن و واضح نیست که سخنش را بشنوند و بفهمند اما همینقدر حس میکنند که گم شده ای دارند

ودرپی چیزی هستند و این گم شده که در حقیقت علاقه بعالم لایتناهی است در دردیف همان علاقه ایست که طفل به مادر خود دارد چون از وجود او بوجود آمده است بشر هم علاقه مند بعالم است و روحش باروح عالم متصل و جسمش هم با آن پیوسته است و بدان علاقه دارد و این همان حسی است که آنرا بنامهای مختلف حس دینی - خدا جوئی - طلب حقیقت - عشق بمبدأ و غیره میخوانند که در واقع علاقه انسان بعالم لایتناهی است که از آن بوجود آمده و بسوی آن باز میگردد **منها خلقنا کم و فیها نعید کم و منها نخرجکم تاره اخری** (۵۵-۲۰) (شمارا از از آن آفریدیم و دوباره بسوی آن باز میگردانیم و بار دیگر از آن آن بیرون میآوریم)

این قانون دنیا است که هر کسی بآن اصلی که از آن آمده علاقه مند و پیوسته باشد و توجه و محبت بشر بامور ندیده و ندانسته از این منشاء است زیرا علاقه باطنی هست و معرفت بحقیقت آن نیست لذا یک حس مبهم جستجوی گم شده در فکر بوجود میآورد که وجود آن احساس میگردد ولی راه آن مجهول است.

بشر عاقل و حقیقت طلب برای کشف این مجهول از هر سوشتابان و نگران بدنبال حقیقت میرود - گاهی حقیقت را در ادیان و تعلیمات آن میجوید - در دین بررسی میکند - تفکر مینماید - میپرسد - میخواهد بفهمد و در تکاپو و نگرانی بسر میبرد گاهی آنرا در فلسفه و حکمت میجوید و در پی این علوم میرود نخست آنچه را دیگران فکر کرده و بروی کاغذ آورده اند یادربیان مجسم میکنند میخواند و میشنود و روی آن فکر میکند و اگر قانع شد بآنها سر میسپرد و مومن میشود و

مپندارد راه خود را یافته و گم شده اش را پیدا کرده است اما بعد از مدتی تفکر رخنه ها و خللی در آن میابد و روی آنها فکر میکند. نواقص را تا حدی کشف مینماید و در باره نواقص میندیشد و راههای بنظرش میرسد - آنها را کم و زیاد میکند میسجد. سبک و سنگین میکند و اگر سر نوشت با او یار باشد او هم مکتبی بر مکتبهای پیشینان میافزاید که بدست طلب کنندگان آینده میافند و بر مجموع یافته های بشر اضافه میشود.

گاهی این گم شده را در جاه طلبی و سیاست میداند و بدنبال مقام و منصب است و چون در باطن خود علاقه بمبدأ و همان گم شده اتصال بعالم لایتناهی را نیز همیشه حاضر و ناظر مییابد این فکر جاه طلبی و سیاست را با جستجوی خداشناسی باطنی خود میآمیزد غافل از اینکه نباید این دورایم مخلوط نمود سیاست خود رشته ایست و گرفتاریهای دارد و راهها و طرقی برای آن لازم است و مانند هرفن و حرفه ای که روش مخصوص برای اجرا دارد باید از همان راه پیش رفت و کسانی که خود را در آن وارد میکنند باید لااقل مثل يك صنعتگری که صنعت خود را میشناسد و مانند پیشه وری که بحرفه خویش آشناست این رشته را بشناسند نه اینکه کور کورانه وارد آن شوند بصری اینکه تمایلشان اینست یا آن بدنبال آن روند.

البته هر کسی میل دارد جامعه مرتب داشته باشد ولی دخالت کردن در نظم محتاج آشنائی و بصیرت است کما اینکه شما میل دارید اتومبیل یا خانه تان خوب و مرتب باشد و با اینحال باید تهیه و مرمت آنها را بمتخصص رجوع نمائید مخلوط کردن تمایلات و حس

خداشناسی و گمشده درونی با این قبیل امور نه تنها عطش انسان را رفع نمی‌کند بلکه راه را برای تنگتر می‌سازد

این نکته را نمیتوان پوشیده داشت که هر فرد بشری باید خدا شناس و باوجدان باشد اعم از هر شغل و منصبی که انتظار دارید مهندس و معمار و سازنده رادیو و مخترع خداشناس باشند سیاستمدار نیز باید خداشناس و باوجدان بوده خیر و سعادت جامعه را بخواهد گاهی این گمشده را در علوم مثبت می‌جوید و خیال می‌کنند نبال هندسه یا حساب یا جبر یا برق یا فیزیک یا شیمی یا ادبیات یا بیولوژی رفتن مشکلش را حل مینمایند و جهولش را کشف می‌کنند و پس از دوندگی و سالها تفکر و تفحص یا با آنچه دیده و یافته قانع می‌شود و یا خود بر رسیهائی بر بر رسیهائی اسلاف می‌افزاید یا خسته شده همه را را می‌کند و بفکر دیگران می‌افند

خلاصه بگویم در وجود گمشدگان همان رابطه استوار بشر با عالم لایتناهی موجود است که در نزد بشر محصول است و در آن اختلاف دارد فهمیدن اصل این حالت جستجو و گمشدگی است که گاهی بحس دینی یا طلب مجهول تعبیر میشود این فهم و جستجو از چه راهی حاصل می‌گردد؟ تنها از راه معرفت یعنی دانش صحیح بدست می‌آید نور معرفت است که این مجهول را بر انسان معلوم میکند و این عقده را می‌گشاید و این گره را باز میکند **یهدی الله لنوره من یشاء** (۲۴- ۳۵) خداوند هر کس را بخواهد بنور معرفت خویش رهنمائی می‌فرماید مصالح ساختمانی هدایت در دل بشر موجود اما پراکنده و بی‌نظم و مجهول القدر است نور معرفت الهی در اینجا حال مهندس و معماری

را دارد که این مصالح را کشف و جمع و منظم میکند و اقدام بساختن خانه علم مینماید و در قلب انسان بنائی برپا میکند که آ باد و روشن و آشکار است در حالی که مصالح پراکنده آن نه نمودی داشت و نه نظمی و نه درست پی-دا بود اینست تفاوت کسانی که قلبشان بنور الهی روشن است با آنها که بحکم خلقت ناچار جوانه حقیقت را در دل دارند ولی از آن بیخبرند

آن کسی که از پراکنده های باطنش بدست مهندس معرفت چنین بنائی ساخته شود راستی فرد خوشبختی است و چنین کسی است که یابد گفت سر نوشت و تقدیر او بلند است زیرا بسعدت واقعی رسیده و پرتوی از انوار حقیقی معرفت بر او تابیده و قلب روح او را دلشاد ساخته است راستی چه شادمانی از این برتر تصور توان کرد؟

یک ریاضی دان که در صدد حل يك مسأله ریاضی است پس از مدتی تلاش فکری وقتی بحل کردن مسأله توفیق یافت چه شادمانی و مسرتی با دست میدهد میگویند دانشمندی برای اینکه هر گونه هوس خروج از منزل را از خود دور کند نیدی از سروریش خود را تراشید که ناچار در ته اطاق خود مشغول تحقیقات علمی باشد

تصادفاً پس از چند روز تلاش یکباره مجهولی را که مدتها بدنبال آن بود کشف کرد. بقدری خوشحالی از این امر باو دست داد که با همان قیافه از خانه بیرون رفت و در کوچه و بازار مانند ارشیدس فریاد میزد «یافتم- یافتم».

حال قیاس کنید مجهولی در دل انسان باشد که از حین تولد او را ناراحت کند و خواه ناخواه او کور کورانه در تمام عمر پی آن روان گردد

ودلش دانسته و ندانسته متوجه حل آن باشد این مجهول هم اسرار زندگی فردو عالم و راز کاینات و پیوستگی آن با بشر یعنی مهم‌ترین و مو ضوعات عالم باشد فکر کنید وقتی این مجهول بر انسان گشاده شود چه مسرت ملکوتی و آسمانی با انسان دست میدهد .

اگر ارشمیدس بخاطر یافتن يك قانون ساده چون دیوانگان در کوچه میدوید آیا جای آن ندارد که یا بنده این رازها پیراهن بدرد و فریادش با آسمان رسد؟ مطالبی که در باره عشق و شوق بحقیقت در ابیات توحیدی و عرفانی گفته شده مربوط بهمین شادمانی از دریافت معرفت است و اینجاست که بالسان الغیب خواجه حافظ شیرازی عمصدا شده میگوئیم و:

عشقت رسد بفریاد گر خود بسان حافظ

قرآن زبر بخوانی با چارده روایت
آیا نباید اینرا بزرگترین شادمانی و مسرت آسمانی روحانی بشمار آورد؟



آیت بزرگ توحیدی که در قرآن مجید مندرج است برای کسانی که حقیقت را درک میکنند و میتوانند بکنه آن آیات پی برند بقدری لذت بخش و جالب است که انسان را واله و شیدا میسازد- آیه نور (که با این کلمات شروع میشود «الله نور السموات والارض» خداوند نور آسمانها و زمین است) يك دنیا حکمت و حقیقت در بردارد وقتی میفرماید «قل الله ثم ذرهم فی خودم یلعبون» (۵-۱۹) بگو خداوند و بگذار در گمراهی خود بازی کنند گوئی درهائی از حقیقت عالم بر انسان میگشاید. آیه الکرسی (الله لا الاله الا هو الھی القیوم) با چه لسان

عجیب حکمت دانش خدارا معرفی میفرماید.

در ادیان دیگر نیز سوق بشر بطرف خداشناسی دیده میشود و چون کتابهای آسمانی از طرف حق تعالی بوده اند مسلماً آثار حقیقت اولیه در لابلای آنها دیده میشود در سفر تثنیه از کتب تورات باب هفتم میگوید «خداى امين که رحمت خود را با آنانیکه او را دوست میدارند و او امر او را بجا میآورند تاهزار پشت نگاه میدارد.» در کتاب مزامیر داود از عهد قدیم که مورد قبول یهود و نصارا است میگوید «آسمان جلال خدارا بیان میکند و فلک از عمل رسته اش خبر میدهد (باب نوزدهم) در عهد جدید انجیل لوقا باب ۱۷ میگوید «ملکوت خدا با مراقبت نمیآید و نخواهند گفت در فلانجا یا فلانجاست.»

سایر ادیان هم با اینکه خیلی راهشان دور است با اینحال از از خداشناسی و خداپرستی غافل نیستند و آنها هم قائل بخداوند یکتا و بیشریکند مثلاً در کتاب اوپانیساد دین هند و (آدمیا یا ۲) میگوید «آن شخصیت بزرگ و عظیم که در ما بیدار است در حالیکه ما خوابیم و هر لحظه مظهری زیبایی پس از دیگری بوجود میآورد آن وجودی است که درخشنده واقعی است.»

در کتاب شو کینگ کنفوسیوس میگوید «اکرام و تکریم و حفظ راهی که خدای آسمان نشان داده تنه راه نگاهداری لطف و حمایت است.»

در دین تائوئیسم میگوید «تائو که بصورت ساده و غیر قابل تشخیص است شکل ندارد باین ناپیدائی منابع آن پایان ندارد»
در زند آوستا از دین زردشت (هرمز است ۲۳) میگوید «من حافظم

من خالق و نگاهدارنده ام ، من تشخیص دهنده و نیکو کارترین روح من نام من آهورا مزدای داناست نام من مقدس ترین باشکوه ترین است « اسلام آخرین دین و مکمل ترین ادیان است که در دسترس بشری قرار داشته و لذا نمیتوان آیات و مطالب سایر ادیان را درباره خداشناسی با آیات محکم قرآنی مقایسه نمود ولی از این نکته هم نباید غافل بود که هیچ دینی هر چند دور و بعید باشد از خداشناسی و خداپرستی خالی نیست.

حضرت موسی علیه السلام که تورات را از جانب خدا آورد و حضرت عیسی علیه السلام که انجیل را ارائه داد و حضرت محمد صلی الله علیه و آله که قرآن مقدس را از جانب خدای برای مردمان آورد همگی آنها با مراتب و شأن و موقع و زمان و مکان خود خداشناسی را برای بشریت هدیه آورده اند و همه آنها مقصودشان پرستش خدای بی‌همتا و بیش‌ریک و یک وحدت کامل بوده است همه آنها بشریت را را بطرف ذات بی‌چون الهی سوق داده اند و منظور همگی آنها این بوده است که بنی آدم راه درست و صحیح خداشناسی و اخلاق و انسانیت را طی نمایند

اینست همان راه خوشبختی و سعادت‌تی که همه ادیان در آن متفق و مشترکند و هیچ‌کدام سخنی برخلاف آن نمی‌گویند و وحدت ادیان نیز از همین نکته روشن و بارز می‌گردد.



حال که سخن بدینجا رسید می‌گوییم که چون این مجهولات بشری از طریق حکمت و وحدت و تفکر گشاده میشود و از طریق فهم

حقیقت خداشناسی و دین است که سعادت انسان تامین می‌گردد هر گاه بشر از روی تفکر و تعقل (نه با سرسری و بی‌توجهی گذشتن) در این باره فکر کند و بسنجد خواهد دید که این موهبت الهی بزرگترین نعمت تقدیر است که در اختیار بشر قرار می‌گیرد نعمتی است که با هیچ نعمت دیگر قابل مقایسه نمی‌باشد ثروتی است که با هیچ دارائی قابل سنجش نیست - ارزشی است که با هیچ مقیاسی نمیتوان وسعت آنرا تعیین کرد این همان ثروت معرفت و دانش و دین است که درد نیا هر چه ارزنده می‌باشد در سایه آن بدست می‌آید پس مادر و تولید کننده سایر ارزشهای مادی و معنوی عالم است.

تا قلب ز نور معرفت آباد است تقدیر بلند است و بشر دلشاد است
 اگر فکر کنی بوحدت از روی خرد دانی در رحمتی قدر نگشاده است

خوف و رجا

فقیه خرده‌مند کسی است که مردم را از رحمت خدا و ندما یوس نکند و نیز از غضب خدا و ندا یمن ندارد
 بزرگواری آنست که مرد نهو کند گناهی را که برضد او کرده باشند و حلم نماید از چیزی که او را بخشم آورد

ار کلمات قصار امیرالمومنین